

قاسم کشکولی

بازی

مهندسی یک رمان



نویسنده می‌اندیشد:

«هیچ داستانی برای گفتن وجود ندارد.»

و ملال آغاز می‌شود. و چون به تنهایی تحمل این ملال را ندارد از نوبه داستان پناه می‌آورد.

«من به سادگی می‌توانم ملالم را به شخصیت‌هایم انتقال دهم.»
و جستجو را برای پیدا کردن شخصیت‌هایی که پذیرای ملال وی باشند آغاز می‌کند. اما دیری نمی‌گذرد که درمی‌یابد: اساساً شخصیت بدون ملال وجود ندارد.

پس از نوبه این نتیجه می‌رسد:

هیچ داستانی برای گفتن وجود ندارد.